

# کتاب زیر زینت بالمش!



یک بار به خاطر کتاب «زنان پژوهشگر» از دانشگاه الزهراء جایزه پژوهش برتر را گرفته است. یک بار هم به خاطر کتاب پژوهشی «بیست سال با طنز» برنده بخش پژوهش جایزه پروین اعتصامی شده است. دو بار هم به خاطر طنزهایش در جشنواره مطبوعات برنده شده است. اما این تمام ماجرا نیست. نگاهی به فعالیت‌هایش که می‌اندازی، می‌بینی از سال ۱۳۷۷ تا همین حالا کتاب‌هایی را منتشر کرده است. خودش درباره این مسیر و خیلی نکات دیگر با ما حرف زده است. راستش را بخواهید نام دیگر (مستعار) هم دارد: بی‌بی گل! نام کتاب‌هایش؟ مثلاً «بیست سال با طنز» (بررسی طنز پس از انقلاب)، «ه، مثل تفاهم»، «گل آقا» (از سری طنزپردازان معاصر)، «شکرستان» (نگاهی به آثار زنان در نشریات طنز)، «یک، دو، سه، طنز» (گزیده آثار طنزنویسان معاصر) و ...

## کودکی

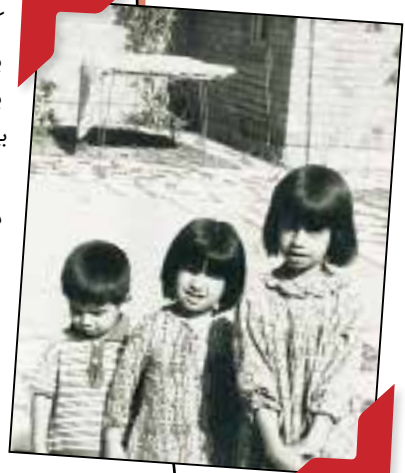
اولین روز درس در کلاس اول دبستان این‌طوری تمام شد: بعد از زنگ آخر برادر بزرگ‌ترم جلوی در مدرسه به دنبالم آمد. راه افتادیم. پرسید: «مدرسه چطور بود؟ خوب بود؟»

زدم زیر گریه. تا خانه گریه کردم؛ بی‌هیچ توضیحی. معلم روی تخته یک خط کوتاه عمودی کشیده بود که: «این را بکشید توی دفترتان. یک صفحه را پر کنید.» هر چه می‌کشیدم و بواشکی به بغل‌دستی‌ام نشان می‌دادم، می‌گفت: «نه نشد ...» تا آخر زنگ، خط کشیده بودم و پاک کرده بودم و دروغ از یک خط صاف که بغل‌دستی‌ام بگوید: «آها ... حالا شد ...» می‌ترسیدم مبادا معلم بباید و ببیند نتوانسته‌ام خط صاف بکشم.

معلم کلاس اول ما سرد بود و خشک. می‌ترسیدم نزدیکش بشوم و خط‌هایم را نشانش بدهم. معلم کلاس سوم برعکس تشویقم می‌کرد که خط خودم را پیدا کنم! همیشه از من می‌پرسید: «کتاب تازه چی خوندی؟!» تشویقم می‌کرد که خط‌وربط درست را از میان دنیای کتاب‌ها کشف کنم.

الان را نمی‌دانم، ولی آن وقت‌ها رسم بود که بچه‌ها در انشاهایشان کمتر می‌خواستند نویسنده شوند. آن‌ها یا می‌خواستند دکترا بشوند یا معلم تا به جامعه خدمت کنند! ولی من در انشاهای با موضوع: «دوست دارید چه کاره شوید»، همیشه دوست داشتم نویسنده شوم. نمی‌دانم این علاقه از کجا شروع شده بود. شاید از آن صبح خنک تابستانی هفت‌سالگی که در حیاط روی تشک خوابیده بودم و قبل از اینکه چشمم را به روی آفتاب بازکنم، پدرم بیدارم کرد که: «زیر بالش را نگاه کن بین برایت سوغات آورده‌ام.»

زیر بالش یک جلد کتاب بود که از شهرستان برایم آورده بود. مزه شیرین سوغاتی آن صبح خنک تابستانی هنوز با من است. کتاب را بارها و بارها خواندم و جمله‌هایش را حفظ کردم. درباره اسرار خلقت بود و مثلاً می‌گفت که بال مرغابی‌ها چرب است و آن‌ها را روی آب نگه می‌دارد. آن صبح و آن کتاب در شکل‌گیری علاقه‌ام به خواندن و نوشتن تأثیر داشت. دلسوزی معلم کلاس سوم هم بی‌تأثیر نبود که به من اعتمادبه‌نفس می‌داد. البته سال‌ها گذشت تا بتوانم خودم را پیدا کنم و بعد، خود پیدا کرده‌ام را سفت بچسبم و رها نکنم!



تابستان ۸ سالگی اولین نفر از سمت راست

عکس دسته جمعی: با خانم‌های همکار گل آقا در جشن سالگرد گل آقا



## نوجوانی و جوانی

آن وقت‌ها رسم بود، بچه‌هایی که درسشان خوب است، در دبیرستان یا به رشتهٔ ریاضی بروند یا تجربی! در هر حال علاقه به نویسندگی باعث شد، با اینکه در دبیرستان رشتهٔ ریاضی را خواندم و در دانشگاه تهران در رشتهٔ ریاضی کاربردی ادامهٔ تحصیل دادم، به وعدهٔ انشاهای دوران مدرسه‌ام که: «می‌خواهم نویسنده شوم»، وفادار بمانم و نویسنده شوم.

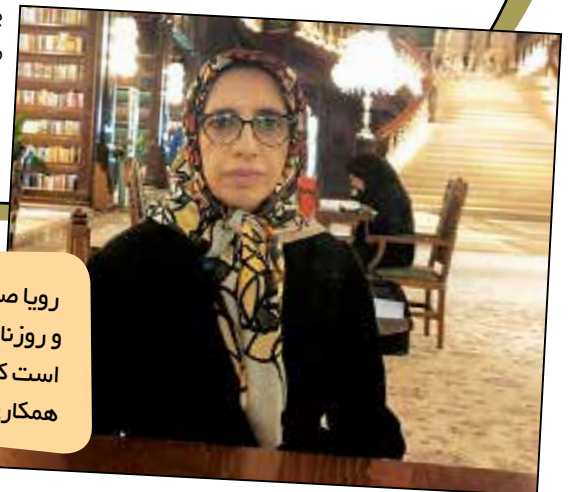
من از روزنامه‌نگاری و خبرنگاری شروع کردم. همچنین چند سال هم‌زمان با روزنامه‌نگاری، دبیر ریاضی بودم. تجربهٔ معلمی حس خیلی خوبی بود. احساس می‌کردم که می‌توانم در رشد و پرورش انسان‌ها سهم داشته باشم. فکر می‌کنم این سهم شدن در رشد آدم‌ها نویسندگی را با معلمی پیوند می‌دهد. بعدها که نوشتن در زمینهٔ طنز را ادامه دادم و در کنار آن به پژوهش طنز مشغول شدم، کم‌کم مجبور شدم از تدریس فاصله بگیرم و فقط در ارتباط با طنز کار کنم.

تابه حال ۱۴ کتاب از من منتشر شده است. به جز کتاب اول که «فرهنگ زنان پژوهشگر در علوم انسانی» است، بقیهٔ کتاب‌هایم در زمینهٔ طنز هستند. این کتاب‌ها شامل سه مجموعه طنز، یک رمان طنز و ۹ اثر پژوهشی در ارتباط با طنز است.

راستش نمی‌دانم چرا در میان انواع گونه‌های ادبی، شاخهٔ طنز را انتخاب کردم. طنز یک جور متفاوت دیدن است؛ یعنی اثر طنز به موضوع نگاهی متفاوت دارد. ساده‌ترین آن بازی با کلمات است. مثلاً «به طرف می‌گویند با بقیه جمله بساز. می‌گوید: دیشب آبگوشت خوردم. می‌پرسند: بقیه‌اش کو؟ می‌گوید: توی یخچاله!» مخاطب از این نگاه متفاوت تعجب می‌کند و از این کشف تازه خوشش می‌آید و می‌خندد!

فکر می‌کنم من هم در نویسندگی دوست داشتم با موضوع‌ها (سوژه‌ها) بازی کنم. آن‌ها را از جای خودشان بردارم و بپرسم: «حالا اگر این‌طوری نبود چی می‌شد؟» یا اینکه بخش عجیب یک پدیده را که از بس تکرارش کرده‌ایم بر ایمان عادی شده است، کشف کنم و درباره‌اش بنویسم. مثلاً مطلب کوتاهی نوشتم از زبان یک کودک که از اخبار هواشناسی تلویزیون می‌شنود که در ارتفاعات برف می‌بارد و چون در آپارتمان زندگی می‌کند و به خیال خودش خانه‌شان جزو «ارتفاعات» حساب می‌شود، منتظر است که در خانه‌شان برف بیاید!

بنابراین، اگر چه نوشتن انتخاب خودم بود، ولی طنز انتخاب خودم نبود. وقتی می‌خواستم گزارش‌ها را بنویسم، می‌دیدم قلمم با طنز و شوخی بیشتر کنار می‌آید! خاطرات پاییزهای زندگی‌ام را مرور می‌کنم: روزی که خط راست نتوانستم بکشم، روزهایی که با: «امروز چه خوانده‌ای» همراه می‌شد و روزهایی که با زحمت، سعی می‌کردم معادله‌های ریاضی را حل کنم و زودتر سروقت انشا نوشتن بروم! الان که فکر می‌کنم، می‌بینم هر کدام از ما استعدادهایی داریم که می‌توانیم به مرور زمان کشفشان کنیم و با پشتکار دنبالشان برویم؛ فرق نمی‌کند که شغل و یا مشغولیتمان چه باشد. ولی اگر در راهی که انتخاب می‌کنیم و در کاری که پیش می‌گیریم تلاش کنیم، حداقلش این است که بعد از مدت‌ها با خودمان می‌گوییم: «ببین! من تلاش خودم را کردم» در آن حالت حداقل دیگر به خودمان و به استعدادهایمان بدهکار نیستیم!



رویا صدر؛ پژوهشگر، نویسنده، طنز پرداز و روزنامه‌نگار است. او از نویسندگانی است که سال‌ها پیش با مجلهٔ طنز «گل آقا» همکاری می‌کرده است.